ضرورت نگاه نظام‏مند به الگوى شخصيت زن مسلمان

چالش‏ها و بايسته‏ها (1)

فريبا علاسوند

مقدمه‏

اگر درصدد ارائه نظام جامعى از الگوى زن مسلمان باشيم، روشن است كه مقدمه بحث خود را بايد مسائل زنان قرار دهيم و به منظور مسأله‏شناسى در امر زنان، ابتدا بايد تصوير روشنى از مسأله به دست آيد.

مسأله زنان امرى است كه به نوعى زنان از جهت فكرى يا عملى با آن درگيرند،(1) و به عناوينى مانند مسائل حقوقى، فقهى، فرهنگى، اجتماعى، سياسى و خانوادگى قابل تقسيم است. با وجود اين، مى‏توان آن‏ها را در اغلب موارد در يك نگاه جامع جهت دهى كرد.

به عبارت روشن‏تر، مسائل مورد نظر به گونه‏اى با هم در ارتباطند و ما گر چه در بيش‏تر موارد آن‏ها را در جريانات موازى ارزيابى مى‏كنيم و هر كدام را به بخشى احاله مى‏دهيم، ولى در واقع، بين آن‏ها رابطه سببيت برقرار است و دسته‏اى از اين مسائل، معلول دسته‏اى ديگرند؛ چنان كه در بعضى موارد هم دسته‏اى از آن‏ها در عرض هم، معلول علت واحد مى‏باشند. طبعاً كشف اين ويژگى‏ها، ما را به سمت دستيابى به راهكارهاى مناسب رهنمون مى‏سازد.

نكته ديگر آن كه مسائل مزبور گاه آن چنان در ذات خود داراى طبقه‏بندى هستند كه اگر در مقام تشخيص اولويت‏ها و مقام برنامه ريزى رعايت گردند، خود به خود بخش عظيمى از موارد جانبى و حاشيه‏اى را حل خواهند نمود.

بنابراين، در باب مسأله شناسىِ زنان، سه محور اصلى بايد مورد تدقيق قرار گيرد:

1. تشخيص مسأله؛

2. كشف و تعيين روابط بين مسائل؛

3. تعيين اولويت‏ها كه داراى دو محور خرد است:

الف) تعيين اولويت‏هاى پژوهشى در مسأله‏شناسى به منظور اقدام پژوهش‏هاى بنيادين و ارائه راه حل‏هاى پايدار ؛

ب) تعيين اولويت‏هاى مسأله‏شناسى براى حل مشكلات روزمره و فورى.

محور اول: تشخيص مسأله

مسائل زنان را نمى‏توان جداى از مسائل جامعه و به طور خاص، جداى از مسائل مردان، شناسايى كرد. چنان كه گذشت، مسائل زنان از نظر ما، مسائلى هستند كه فكر و انديشه قانون گذاران و مجريان جامعه را از يك سو و خود طبقه زنان و حتى مردان و كودكان را از سوى ديگر، به خود مشغول داشته‏اند.

به زعم بعضى، مسائل زنان ناشى از ساختار بيولوژيك زن است كه موجب يك دسته ويژگى‏هاى روان‏شناسى در او شده است و اين سرآغاز مشكلات و تمامى مسائلى است كه زنان در زندگى با آن مواجهند. اينان معتقدند كه در شرايط عصر جديد، تاريخ مصرف اين جنس دوم گذشته است و بايد با ايجاد تغيير در اصل اين جنس، هم در بعد فيزيولوژى و هم در بعد روانى او، به سوى حل مسائل گام برداريم.(2) در ديدگاهى ديگر، مسائل زنان برخاسته از جنسيت است و نقش‏هاى ثابت زنان در تنظيمات اجتماعى ذاتاً مسأله ساز است. اين ديدگاه، در قالب خاصى، گاهى اين چنين طرح مى‏شود كه ميزان توسعه يافتگى كشورها در شاخص جنسيت، يكى از مهم‏ترين شاخص‏هاى سنجش توسعه يافتگى است؛ مانند سواد در سطوح مختلف تحصيلى و رشته‏هاى آموزشى و توزيع آن‏ها بر حسب جنس. دائمى بودن مشاغل زنان، باردارى، مرگ و مير نوزادان و مادران و برخوردارى از مزاياى حقوقى از جمله مسائلى است كه در كشور ما به جهت پذيرفته شدن شاخص‏هاى جنسيتى، به عنوان يكى از معيارهاى توسعه يافتگى از سوى روشنفكران، در نوبت صف دموكراسى قرار گرفته است.(3) با اين كه اين نقش‏ها ذاتاً مشكل آفرين نيستند، ولى به ضميمه بعضى فاكتورهاى موجود در جامعه، مشكلات زيادى را براى زنان ايجاد كرده‏اند.

ما در اين جا درصدد استقصاى تمام نظرات و ديدگاه‏هاى موجود در اين زمينه نيستيم، چنان كه به نقد تفصيلى آن چه گذشت هم نمى‏پردازيم، ولى به نظر مى‏رسد حرف اخير در كلّيت خود حرف صحيحى است، لكن قضاوتى جامع و همه سونگر در جهت شناسايى مسائل زنان نمى‏باشد.

وجود نقش‏هاى ثابت و كليشه‏اى براى زنان كه در يك ادبيات وسيع، در طول تاريخ، همواره تأييد شده است، گاهى در جريانات جمودگرايانه در يك مسير انحرافى قرار گرفته و كم‏ترين انعطاف را نسبت به اوضاع و نيازمندى‏هاى جديد نشان نداده است و در قبال اين واقعيت، عكس العمل منطقى كه متناسب با مقتضيات ذهنى، روحى و رفتارى زنان باشد و منافع آجل و عاجل خود را عايد زنان كند، اتخاذ نشده است ونوعاً در يك سرى قضاوت‏هاى عجولانه، اين وضعيت كاملاً به منشأهاى دينى نسبت داده شده و رهيافت‏هاى دينى به جاى ديگر رهيافت‏ها نيز تاوان پرداخته‏اند.(4)

حقيقت اين است كه واقع‏بينى، اقتضا مى‏كند ما از يك سو، چشم خود را بر پيامدهاى مثبت و منفى جنسيت فرو نبنديم و از سوى ديگر، براى رسيدن به حقيقت امر جامع نگرانه، مسائل زنان را پى‏گيرى كنيم.

كسانى هم هستند كه معتقدند، مشكلات زنان ايرانى فرق ماهوى با مشكلات زنان مناطق ديگر جهان ندارد و تمام اين مسائل را ناشى از ويژگى مهم عقلانيت عصر تجدد مى‏شمارند. توضيح اين كه زنان ايرانى، در برزخ سنت و مدرنيته قرار دارند. عصر تجدد انسان را از استحاله در روح جمعى و هويت‏يابى بر مبناى ارتباط با جامعه رهانيده و به موجودى فردگرا مبدل ساخته است، لكن اين معنا اثرات متفاوتى براى زن و مرد داشته است. مردان داراى موقعيتى غير از آن چه داشته‏اند، نشده‏اند، برخلاف زنان كه غرب گرايى براى آنان، ملازم با تغيير نقش‏هاى جنسيتى آنان بوده و نقش‏هاى مادرى و همسرى با شكل‏گيرى شخصيت مستقل آن‏ها ناسازگار جلوه نموده است. اينان هر چه خود را با تبعات مدرنيته هماهنگ كرده‏اند، از اين برزخ رهايى يافته‏اند و از آن جا كه زن ايرانى در فضايى زندگى مى‏كند كه با مدرنيته (چه رسد به پسا مدرنيته) فاصله زيادى دارد و باور داشت‏هاى سنتى در فرهنگ او جاى خود را به معيارهاى متجددانه نداده است، در تمام مظاهر زندگى‏اش با اين كشمكش مواجه است.(5)

افرادى هم وجود دارند كه مشكلات اصلى زنان را مشكلاتى مى‏دانند كه در نشريات و ساير رسانه‏ها منعكس مى‏گردد؛ به عنوان نمونه، يكى از حقوق دانان معتقد است كه مشكلات حقوقى زنان در ايران، بيشتر در ناحيه حقوق مدنى است. ولى اين‏ها مشكلات اساسى زنان نيست، بلكه مسائل آنان در حوزه واقعيات اجتماعى و در ابعاد رفتارهاى تبعيض‏آميز با زنان متجلى است. «حداقل در شرايط معاصر جامعه ايران، مسأله زنان، اولاً جزئى از مسائل اجتماعى كشور است و فراز و فرود آن تابعى از مسائل عمومى است و ثانياً هسته كانونى آن بيشتر اجتماعى است.»(6)

گاهى نيز مشكلات زنان به مشكلات صرفاً فرهنگى ارجاع مى‏شود كه طبعاً اين خلأ را طرح‏هاى آموزشى و راهكارهاى فرهنگى پر مى‏كند. مدافعين اين نظريه قائل‏اند كه بايد ادبيات جديدى را در سطوح مختلف پى ريخت كه نهايتاً، به تغيير نقش‏هاى زنان يا نتايجى از اين دست بينجامد و بدون ايجاد اين تغيير، هر تلاشى در جهت رفع مشكلات زنان بى‏فايده است؛ حتى اگر منتظر تغيير مزبور هم نباشيم، آگاهى زنان از حقوق و تكاليفشان گام بلندى براى حل مشكلات است.

در بعضى تفاسير و توصيفات از مسائل زنان، گاه كار به جايى مى‏رسد كه در داورى، تمام اين مشكلات به عدم حضور سياسى و اجتماعى منتهى مى‏گردد و طبعاً هر طرحى كه به توسعه سياسى و اجتماعى زنان منجر شود، منشورى براى عمل قرار مى‏گيرد. در اين ديدگاه، دستيابى هر چه بيشتر و كيفى‏تر زنان به اهرم‏هاى قدرت، بسيار مطلوب است؛ چنان كه گاهى ادعا مى‏شود، اگر زنان چند نماينده و وزير در كابينه دولت داشته باشند و يا اصولاً رئيس قوه مجريه زن باشد، جهان زيباترى مى‏توان ساخت!

البته نمى‏توان انكار نمود كه حل مشكلات زنان منوط به درك و دريافت عميق نيازها و توانمندى‏هاى اين طبقه است، لكن تغليظ معناى فوق به جهت همان نگاه جزئى نگر به مسائل زنان است.

وجود بازوان اجرايى يا تقنينى از بين زنان در حكومت، نه به خودى خود حلال مشكلات است و نه به تنهايى مشكل زاست. حق اين است كه مشكلات و گرفتارى‏هاى زنان همه از يك سنخ نبوده كه با يك راه حل، فيصله داده شوند، حتى مشكلات زنان در مناطق جغرافيايى متفاوت و با بافت فكرى - فرهنگى مختلف بر يك رويه نمى‏باشند، تا چه رسد به اين كه مشكلات زنان ديگر نقاط جهان را به كشور خود تسرى دهيم و فضايى كاذب از معضلات بسازيم و چنان آن را تبليغ كنيم كه خود زنان هم باور كنند!

بايد ديد توسعه سياسى يا اجتماعى زنان، در كنار ساير امور و نقش‏هاى زنان و در كنار نظام ارزشى و توصيفى ما، داراى چه تعريف و گستره‏اى خواهد شد و جست و جو نمود كه اهدافى كه از اين توسعه مدّ نظر است، اهداف خاص قشر زنان است يا اهداف كلانى است كه رشد و ترقى كل اجتماع را تأمين مى‏سازد؟ آيا زن در اين فرآيند، به عنوان يك شهروند در اجتماع فعال است يا به عنوان يك زن (كه خطر ابزارى شدن در اين جا تهديد كننده است) و يا فراتر از آن به عنوان يك مادر؟

آيا مى‏توان بين اين معنا از توسعه با ديگر حقوق و تكاليف جمع نمود؟ چه سازگارى بين اين ارزش‏ها وجود دارد؟ يا اصلاً افزودن بر هر نقشى به طور قهرى به معناى كاستى يا قربانى نمودن وظايف و حقوق ديگر است؟

آيا شركت در فرآيند توسعه، حق زن است يا به عكس، وى از چنين حقى برخوردار نيست؟

اين‏ها همه سؤالاتى است كه در صورت بررسى همه جانبه مسائل زنان در يك طرح نظام‏مند، قابل پاسخ‏گويى است.

گسست راهكارهاى عملى از يكديگر، در ابعاد مختلف فرهنگى، اقتصادى و اجتماعى و... و نيز از لايه‏هاى زيرين (مباحث بنيادين) يك بحران بدون راه حل است.

به راستى اگر ما زن را فقط به عنوان يك انسان كه از بدِ حادثه داراى انوثت شده است، بدانيم و يا رشد و تعالى او را در يك نظام اخلاقى و حقوقى پى‏گيرى نماييم و فقط به اين بينديشيم كه تا به حال به جهت عدم تقسيم عادلانه امكانات، از قدرت و ثروت بى بهره مانده است، به نوع بشر اعلان جنگ نداده‏ايم كه بچرخ تا بچرخيم؟!

آيا اگر در مسير پژوهش به خانواده و نظام خانوادگى به عنوان كانون مودّت و رحمت ننگريم و آن را سنتى دست و پاگير تفسير كنيم، فتوا به نسخ اين سنت نخواهيم داد؟

آيا اگر پروژه «عيسى به دين خود، موسى به دين خود» در خانواده اجرا شد تا هر كسى كه بتواند در مسابقه قدرت و ثروت، جام پيروزى بربايد و فاتح ميدان باشد، صرف حضور كور زنان را در اجتماع و صحنه‏هاى مختلف آن نستوده‏ايم؟

آيا اصولاً اگر ما پژوهش خود را در زمينه مسائل زنان از مشكلات شروع نكنيم و مبدأ پژوهش را امر ديگر قرار دهيم، نگاه ما به خود مسائل و مشكلات تغيير نمى‏كند و آسيب‏شناسى ما وارد حوزه ديگرى نمى‏شود؟

توضيح آن كه تورم مشكلات و مسائل زنان، در حوزه‏هاى مختلف، گاهى ما را به سمت قضاوتى ناروا يا يكسويه و يا حداقل غير همه جانبه مى‏كشاند. در يك نگاه واقع بينانه، زنان داراى مشكلات حقوقى، مالى، فرهنگى و اجتماعى و سياسى‏اند و تمام اين مشكلات، در حالى متوجه زنان است كه سيستمى، حمايت تشكيلاتى از آنان را از مرحله تقنين تا اجرا به عهده نگرفته باشد.

بنابراين، قبل از شناسايى مسأله اصولاً بايد ديد كه زن بايد در چه جايگاهى باشد و به چه اهدافى برسد. شناسايى موقعيت اصيل و اهداف واقعى، موانع را تعريف مى‏كند و مسأله را شفاف مى‏سازد. اگر زن را در يك نظام متعالى با هدف توسعه اخلاق و معنويت ديديم، در اين صورت، راه عبوديت او از مسيرى مقدس به نام همسرى و مادرى مى‏گذرد كه اين مسير نه در حاشيه كه در متن خود، تعهدات اجتماعى فراوانى را براى او به ارمغان مى‏آورد. چنين موجودى، به جهت حساسيت اشتغالش كه انسان پرورى است، بايد ظرفيت بى‏كرانه خود را به جاى آن كه لاى پيچ و مهره‏هاى اقتصادى خرد نمايد، در مهد صفا، آن چنان كه در خور شأن اوست، حفظ نمايد.

دانستن و علم‏آموزى، حق چنين زنى است. تزيّن به اخلاق ستوده و رسيدن به قله رفيع كمال شايسته اوست. شرم و آزرم زيبنده اوست و هموست كه حقى به نام خودباختن و فساد ندارد. او نسبت به كسب درآمد، براى انفاق به ديگرى وظيفه و تكليفى ندارد و طبع پرعاطفه، از وى قهرمانى صبور ساخته است كه گر چه اسطوره ميدان رزم نيست، ولى خود مى‏تواند همه نيازهاى فردى و اجتماعى خود و خانواده را سامان دهد. در نتيجه، بايد با هر مانعى كه زن را از رسيدن به اين هدف و يا از قرار گرفتن در آن جايگاه منع مى‏كند، مبارزه كرد.

گاهى فرهنگ، گاهى شرايط اجتماعى، گاهى نارسايى‏هاى اقتصادى و گاهى عدم مشاركت سياسى، مانع رسيدن به اين هدف است و گاه اين مانع از خانه برمى‏خيزد و گاه از مسائل اجرايى. البته در مواردى هم عدم شفافيت مبانى نظرى، از رسيدن به رهيافتى دينى، جهت ارتقاى زنان در فرآيند توسعه اخلاق و معنويت متناسب با شرايط روز، ممانعت مى‏كند. به بيان ديگر، گاه عمليات تطبيق شريعت و فقه با اوضاع جديد، از طرف فقيهان به طور روشن صورت نمى‏گيرد و ايجاد مانع مى‏كند. ولى اگر ما موقعيت زن را فقط در شهروندى محدود ساختيم كه در يك جامعه انسانى به سوى لذت و رفاه بيشتر در حركت است و دورنماى اهداف او را در چنان معانى‏اى خلاصه كرديم، طبعاً فهرست مسائل ما تغيير خواهد كرد.

اين مسائل در عمق جامعه زنان، ما را با مشكلاتى مواجه مى‏كند و حتى اگر از نظر كمّى تعداد آن‏ها هم بسيار كم باشد، همين مقدار چهره يك حكومت اسلامى را نازيبا مى‏كند؛ به طور مثال، زنان ما در امور مالى و معيشتى با مشكلاتى مواجه‏اند كه قابل اغماض نيست؛ گر چه اين مشكلات در موارد زيادى ناشى از وضعيت نامطلوب اقتصاد خانواده است، لكن در مواردى هم زنان به دليل‏هاى ناموجّه از حقوق مالى خود محروم مى‏مانند و مثلاً مهريه و نفقه كه از حقوق مسلم زن است، در اختيار وى قرار نمى‏گيرد.

طرح اوليه اسلام، حفظ خانواده و حل مشكلات آن در يك تدبير درونى است. سعى دين بر اين است كه حتى الامكان در چارچوب خانواده كه على القاعده مبتنى بر عاطفه و شفقت است، نيازها بر طرف گردد و اگر مسأله‏اى در اين چارچوب حل نشد، در گام بعدى بايد سراغ حَكَم رفت كه بيشتر يك شخصيت حقيقى است تا حقوقى. ولى واقعيت موجود در جامعه اين است كه گاهى اين مسائل در حوزه خانواده حل نشده و به دليل خشونت مرد و عاطفه زن، مراعات حيثيت زن و خانواده، عدم حمايت از زن در صورت مراجعه به دادگاه و... زنان ناچار مى‏شوند اين وضع سخت را به عنوان سرنوشت محتوم خود تحمل كنند.

دسته ديگرى از زنان كه داراى مشكلات قضايى‏اند و در صورتى كه مسائل آن‏ها در چارچوب خانواده حل نمى‏شود، در پيچ و خم دادگاه‏ها با مشكلاتى مواجه مى‏شوند و جهل آن‏ها از حقوق و تكاليف خود نيز اين مسائل را به مراتب تشديد مى‏كند. در اين جا هم گاهى موقعيت تعريف شده زن در اجتماع و جنسيت خاص او، در نحوه دادرسى و يا حداقل در تسريع و يا كندى امر دادرسى... اثر مى‏گذارد.

بخشى از زنان نيز كه به عنوان نيروهاى علمى يا كارى وارد بازار اشتغال شده‏اند، در عين اشتراك با مردان در پاره‏اى مشكلات، درگير مسائلى هستند كه ناشى از عدم درك مختصات روحى و فيزيكى آن‏ها است. درخواست كارى همسان با مردان، بدون لحاظ وضعيت جسمى و نقش مادرى يا همسرى، بار سنگين بر دوش زنانى است كه مى‏خواهند هيچ يك از وظايف خود را قربانى ديگرى ننمايند.(7)

بخش ديگر از مسائل زنان، به سطح فرهنگ جامعه برمى‏گردد كه با طبقه‏بندى، مى‏توان اين مسائل را به شخص يا اشخاص مربوط و مراجع فرهنگ‏ساز جامعه ارجاع داد و سهم قصور يا تقصير آن‏ها را در ايجاد اين مسائل و يا تعويق در ارائه راه حل، معلوم نمود. علاوه بر اين، منشأ اصلى بسيارى از مشكلاتى كه ذكر پاره‏اى از آنان رفت، مسائل فرهنگى است كه ضرورى است، زنان و مردان نظريه‏پرداز و خردورز جامعه، اين مسائل موجود را ريشه يابى كرده و مسائل اساسى را دريابند.

مسائل فرهنگى زنان، به لحاظ ساختارى داراى اهميت خاصى است؛ زيرا هم چنان كه در يك بستر وسيع با آهنگى كند ساخته مى‏شوند، به همان كندى و بلكه كندتر قابل تغييرند. عوامل فرهنگ ساز، گاهى آن چنان مقتدرند كه به راحتى نمى‏توان در مقابل آن‏ها قد علم نمود و با رفتارهاى جهشى تأثير آن‏ها را كاست، بلكه بايد اثرات سوء آن را با عامل فرهنگى ديگر جبران كرد؛ از باب نمونه، رسانه‏ها در عصر ارتباطات، به عنوان يكى از عوامل مهم فرهنگ ساز مطرح هستند كه فرآورده‏هاى فرهنگى آن‏ها بدون آن كه محتاج گذر از بوروكراسى ادارى باشند، در اختيار مردم قرار مى‏گيرند و به تعالى يا تحذير جامعه مى‏پردازند.

تاريخچه رسانه‏ها نشان مى‏دهد كه زنان همواره در حاشيه اين رسانه‏ها، رشد يافته‏اند و اگر هم گاهى به اين تفريط جوابى داده شده، با گم كردن جايگاه اصلى زن در سناريوى واقعى حياتِ انسانى همراه بوده است و در واقع، او را در يك نقش مردانه لحاظ كرده‏اند كه با واقعيات جسمى و روحى او انطباق ندارد. چنين برخوردى در نگاه زنان بيشتر به يك شوخى رسانه‏اى شباهت دارد.

دين نيز به عنوان يك عامل مهم فرهنگ ساز، در اين رابطه نقش خاصى دارد، ولى به نظر مى‏رسد كه فقه شيعه به رغم داشتن پتانسيل كافى براى حل مسائل مستحدث، به خصوص در حوزه مسائل زنان و با برخوردارى از چهره‏هاى به عنوان الگو، تا كنون زمينه لازم را براى استخراج و استنباط مسائل زنان به دست نياورده است و همين بر مسؤوليت حوزه‏هاى شيعى در اين رابطه مى‏افزايد. البته برخوردى قشرى و غير منعطف، گاهى مانع پويايى اجتهاد در اين زمينه شده است، حال آن كه اين موضوع نيز موضوعى كاملاً تخصصى است كه از عهده دين شناسان واقعى برمى‏آيد؛ هر چند در موضوع‏شناسى و مسأله‏يابى ممكن است با بعضى شاخه‏هاى علوم مرتبط گردد.

آداب و رسوم قومى نيز در پيدايش نقش‏هاى خاص و در نتيجه، مسائل مختلف براى زنان، بسيار تأثير گذارند. آداب و رسوم هر جامعه در شرايط و اوضاع خاصى به وجود آمده، در دراز مدت ماندگار مى‏شوند. البته گاهى دين شريف اسلام، بعضى از اين آداب غلط را از گردونه حيات خارج ساخته و مى‏تواند خارج سازد.

در حيطه امور خانواده، از مقدمات تشكيل خانواده تا بقاى آن و حتى در صورتى كه كانون يك خانواده با امر طلاق يا فوت سرپرست خانواده برچيده مى‏گردد، بعضى از اين آداب مشكلاتى را منحصراً براى خانم خانواده و يا دختران ايجاد مى‏كنند كه مضاعف بر مشكلات ديگر هستند.

در رديف مسائل فرهنگى، نكته مهمى كه سر رشته آن به دست خود زنان است، اين است كه به خودباورى لازم به معناى حقيقى نرسيده‏اند و با فاصله‏اى كه از خويشتن خويش مى‏گيرند، مدام بر مسائل خود مى‏افزايند. تعدادى از زنان جامعه ما با تفسير و معناى تحميلى ديگران، حركت خود را هماهنگ مى‏سازند كه جز تبعات سوء، چيزى نصيب آنان نمى‏سازد. در واقع، اينان منتظرند تا بيگانه‏اى هويت آنان را ساخته و تدبير كند.(8)

عدم تقسيم امكانات رشد و تعالى انسان به طور عادلانه در سطح اجتماع عموماً و بين زنان و مردان خصوصاً (كه خود معلول عوامل متعدد و مخصوصاً عوامل فرهنگى است)، از جمله مسائل موجود است كه مشكلات فراوانى را در امورى نظير تحصيل و بعضى مشاركت‏هاى اجتماعى و سياسى به دنبال آورده است.

علاوه بر مسائلى كه زنان شاغل در امر اشتغال با آن مواجه هستند، 85% از زنان ما به خانه‏دارى مشغولند كه در نوع برنامه ريزى‏هاى كلان مورد غفلت قرار مى‏گيرند و اغلب از مزاياى رشد و ارتقا بى‏بهره مى‏مانند. اينان كارگرانِ بى‏مزد و مواجبى هستند كه به طور پنهان در تأمين اقتصاد خانواده و در راستاى به حركت درآوردن چرخ عظيم اقتصاد كشور، به طور مؤثر فعاليت مى‏كنند، ليكن از حقوق تعريف شده در قوانين ادارى - استخدامى محروم اند و حتى دوران زودرس بيمارى و فرسودگى را نمى‏توانند با خيالى امن بگذرانند.

در افقى بالاتر، مسأله اصلى و نقطه كور عدم شناسايى صحيح اين مسائل، عدم كشف ارتباطات بين آن‏ها، نديدن همه مسائل با هم، نداشتن استراتژى روشن و واحد براى حل آن‏ها و تعيين اولويت‏ها، و عدم توازن بين برنامه‏هاى كوتاه مدت و دراز مدت مراكز ذى‏ربط است. به عبارت ديگر، مسائل زنان در قالبى جامع طراحى نشده است تا با طبقه بندى هر يك، جايگاه و پاسخ مناسب خود را دريابد. نه قانون گذاران با هم هماهنگند و نه مجريان قانون، بلكه هر ارگان يا مجموعه‏اى مستقل از ديگر مراكز، در صدد حل مشكلات دسته‏اى محدود از زنان با رهيافت خاص خودش است. حال آن كه حل مسائل زن مسلمان ايرانى، محتاج شناخت اين موضوع با دو قيد اسلامى و ايرانى بودن است. لذا بخشى از مسائل زنان كه متوجه خردورزان و كارشناسان و برنامه ريزان مى‏باشد، از عدم توجه به ظرفيت‏هاى جامعه شناختى جامعه ايران و عدم بهره‏گيرى از تجارب رشته‏هاى مختلف علوم مردم‏شناسى و قوميت‏شناسى و علومى از اين دست ناشى مى‏گردد. چنان كه عدم توجه به ارزش‏هاى دينى و ره آوردهاى الهى در راه اعتلاى شخصيت زن و ارائه برنامه‏هاى عملى براى او، ما را از موضوع اصلى دور مى‏سازد.

روشن است كه هر پيشنهادى در جهت ارائه يك برنامه پايدار يا هر منشورى براى عمل، مبتنى بر يك دسته باورداشت‏هاى نظرى راجع به شخصيت زن است وامكان ندارد بدون گذر از مرحله توصيف و ارزش گذارى، به ارائه راهكار برسيم.

بنابراين بخشى از مسائل زنان كه متوجه كارشناسان و برنامه ريزان مى‏باشد، از عدم توجه به مباحث بنيادين نشأت مى‏گيرد. در يك كلام، عدم نگاه جامع به مسائل زنان، درصد موفقيت ما را به شدت تنزل داده است.

محور دوم: كشف و تعيين روابط بين مسائل‏

يكى از محورهاى مهم بحث در مسائل زنان، شناخت روابط بين مسائل است. اندك تأملى در مسائل زنان و كمترين توجه و دقت به علل عدم موفقيت دستگاه‏هاى ذى ربط در حل مسائل زنان، به خوبى اثبات مى‏كند كه نمى‏توان با نگاه جزئى‏نگر به حل اين مسائل نائل آمد.

مسائل زنان از مقوله‏هاى فرهنگ، اجتماع، سياست، اقتصاد و... خارج نيست و هر پديده‏اى از اين مقولات پيچيدگى خاص خود را دارد و با علل و عوامل طولى و عرضى مختلف در ارتباط است. علاوه بر اين كه مسائل زنان به علت داشتن سابقه‏اى طولانى در تاريخ، داراى پيچيدگى مضاعف هستند، لذا بايد در كنار ديدن مسائل، درصدد كشف اين روابط برآييم.

به عنوان مثال، عمده زنان ما خانه دار و فاقد فعاليت‏هاى درآمد زا هستند. طرح مالى اسلام، بدون آن كه وظيفه مالى را بر عهده زن قرار دهد، در دو مقوله مهريه و نفقه، وى را در همان عرصه خصوصى از لحاظ مالى تأمين مى‏كند. از اين رو، مى‏توان گفت كه در ديدگاه اسلام، ارائه قوانين صرف در فضايى وسيع‏تر از خانواده، تمام راه حل نمى‏باشد. اگر در جامعه ما، در بعضى خانواده‏ها، زن به حقوق خود نمى‏رسد، ناشى از نبودن قانون مترقى نيست، بلكه فرهنگ لازم شناخت حقوق وجود ندارد. اگر سطح آگاهى بالا رود و خانواده قبل از آن كه عرصه قانون باشد، عرصه اخلاق و دانش گردد، بخش عمده‏اى از اين مشكل حل خواهد شد.

گر چه اين مشكل نيز به وضع معيشتى كل خانواده باز مى‏گردد، ولى اين مشكل در هر صورت يك معلول است و در وهله اول با فرهنگ جامعه و در مرحله بعد، با اقتصاد خانواده مرتبط است. حال اگر اين روابط به خوبى كنكاش گردند و كارشناسان بتوانند تشخيص دهند كه مشكلات در كدام ناحيه متورم است و آن جا را به طور كيفى و كمّى تجهيز نمايند، مشكلات جانبى و مسائلى كه در سلسله معلول‏ها مطرح است، حل خواهد شد.

محور سوم: تعيين اولويت‏ها

در عين حال كه رسيدن به راه حل‏هاى پايدار براى مسائل زنان، رسالت اصلى متصديان است و بايد در يك نگاه جامع به اين امر بپردازند، ولى نظر به اين كه چنين پژوهشى اگر بخواهد انديشه متعالى دينى را راجع به زنان در جوانب مختلف بيان كند، زمان قابل توجهى را به خود اختصاص خواهد داد، ضرورى است با شناسايى مسائل اساسى، آن‏ها را با مسكن‏هايى به طور موقت حل كرد.

براى تشخيص اولويت‏هاى فورى، آمار و ارقام اگر بر اساس نظريه‏هاى اصولى و علمى به دست آمده باشند، مى‏توانند مرجع قرار گيرند، ولى با توجه به آن كه در حال حاضر، چنان آمار دقيقى در اختيار نداريم كه به دور از جنجال‏هاى تبليغاتى به دست آمده باشد، بر اساس مسائلى كه گذشت، مى‏توان گفت كه مهم‏ترين مسائل زنان، مسائل فرهنگى اند و تصحيح باورداشت‏هاى عمومى نسبت به زنان، توانمندى‏ها و حتى ناتوانى‏هاى آنان، بسيارى از گرفتارى‏هاى موجود را حل مى‏كند.

به نظر تعداد قابل توجهى از كارشناسان، از تحليل مسائل زنان در مقولات مختلف، در نهايت به ريشه‏هاى فرهنگى مى‏رسيم. شاهد آن كه در آن مدينه‏هاى فاضله‏اى هم كه آرمان تساوى حقوق زن و مرد تا حدود زيادى حاصل شده است، زنان باز هم از مشكلات متعددى - البته مدرن - رنج مى‏برند و در آن جا نيز در سياست‏گذارى‏هاى كلان بايد در راه اعتلاى فرهنگ جامعه قدم برداشت.

شايان ذكر است، تعيين اولويت در مسائل زنان، با يك ديد جامع، داراى وضعيتى متفاوت است. بر اساس طرح نظام جامع الگوى زن مسلمان، آن چه اولويت دارد، ترسيم اصولى است كه با تأسيس و يا كشف آن‏ها الگوى قابل دسترسى به دست مى‏آيد؛ سپس با تأسى به آن در تمام سطوح خرد وكلان جامعه، همه خلأها پر شده و افراد يا مجموعه‏هاى ذى ربط به طور هماهنگ به وظايف خود عمل مى‏كنند. زن مسلمان نيز (در خانه يا اجتماع) هر كجا كه باشد، مسائل‏اش به حداقل مى‏رسد؛ چرا كه جذابيت و مركزيت آن الگو، فرهنگ جامعه، مراجع قانون‏گذار و مجريان و متوليان را به سمت خود مى‏خواند.

بنابر آن چه گذشت، وجود فضاهاى خالى در بين رهيافت‏هاى متعدد جهت حل مسائل زنان، از انسجام آن‏ها كاسته و به همين نسبت، كاركرد آن‏ها را كاهش داده است، از اين رو، حلقه مفقود در اين بين، طرح نظام جامعى در جهت ارائه الگوست كه ما در اين تحقيق، با ذكر مقدماتى، ضرورت نگاه نظام‏مند را پى مى‏گيريم و سپس به شرح رؤوس كلى آن مى‏پردازيم.

ادامه دارد...

پى‏نوشت‏ها:

1) در حل مسأله مى‏توان از انديشمندان علوم مختلف در مجارى تصميم سازى و مشاوره بهره گرفت و قانون‏گذاران و مجريان را به تحرك و فعاليت واداشت.

2) ر.ك: سيمون دو بوآر، جنس دوم.

3) ناهيد مطيع، «زنان معطل در صف دموكراسى»، مجله زنان، ش 62، ص 37؛ از نظر ايشان در شرايط فعلى، از زنان فقط در مشاركت‏هاى سياسى استفاده مى‏شود، نه اين كه واقعاً كسى درصدد حل مشكلات آن‏ها باشد.

4) قضاوت‏هاى فوق در حالى است كه بزرگانى نظير مرحوم صدوق يكى از شرايط تشيع را احسان به زنان شمرده‏اند (ر.ك: محمد باقر مجلسى، بحارالانوار، ج 10، ص 405).

5) مهرداد درويش‏پور، «سلسله مباحث نوانديشى دينى و مسائل زنان»، مجله زنان، ش 67.

6) كامبيز نوروز، «حقوق زنان طرح مسأله ديگر»، مجله زنان، ش 67. البته به نظر مصطفى محقق، مشكلات زنان در مسائل حقوقى و مجارى قانونى متورم نيست و چنان انعكاسى خلاف واقع است (ر.ك: خبرنامه هم انديشى، ش 2).

7) به لحاظ چهره لاينحل همين تناقضات است كه عده‏اى نسخه گريز از سنت‏ها و همراهى با مدرنيته را پيشنهاد مى‏كنند و مورد قبول بعضى زنان مبتلا نيز قرار مى‏گيرد.

8) ر.ك: مرتضى مطهرى، نظام حقوق زن در اسلام، مقدمه.